

خوشا از نی، خوشا از سر سرودن

عاشورا اندیشی در شعر قیصر امین پور



سید حبیب حبیب پور

بک: قیصر امین پور شاعر توانا و هم‌روزگار ما فرزند سرزمینی بود که به گواهی تاریخ، خستگاهه تفکر علوی گردید. در این سرزمین، شوشتر به‌عنوان یکی از قدیمی‌ترین شهرهای ایران در شمار می‌آمده است. شهری با آبشارهای قدیمی و خانه‌ها و کوچه‌های زیبا و مسجد جامع و منبری منسوب به اهل بیت وحی و رسالت، «گنبد» در همسایگی شوشتر که محل تولد قیصر بود از این معنویت و عرفان عارفان و اصل شوشتر بی‌بهره نمانده بود. از دیگر سو قیصر که بخشی از تحصیل خود را در دزفول سپری کرده بود؛ همان نگاه شیعیه را در این شهر که به دارالمؤمنین شهرت داشته و روزگاری دارای صدها مجتهد مسلم بوده است؛ تداوم بخشید. پس اندیشه دینی و مذهبی این شاعر ریشه در تاریخ درخشان با ارادت و محمد و آل محمد(ع) داشته و به ارادت‌ورزی مردان و زنان مؤمن به سید و سالار شهیدان حضرت حسین(ع) سرافراز بوده است.

دو: قیصر امین‌پور در طول زندگی ادبی خویش با شاعران و اندیشمندانی زیسته و همدل و هم مجلس بوده است که هر کدام در شعر عاشورا دستی داشته‌اند. آنچه این گروه را شاخص بر آواز کرد نگاه ویژه آنها به قیام و پیام عاشورای حسینی بوده است، پیامی که در افکار و دیدگاه‌های

آتش زده شد بیشه شیران

در نیک یاد غزل عاشورایی حسین منزوی



غلامرضا طریقی شاعر

وقتی برای اولین بار «حسین منزوی» بزرگ این غزل سترگ را برایمان خواند ما چند نوجوان بودیم. کتاب «از کهریا و کافور» در آستانه نشر بود. به بیت دوم که رسید؛ «جاری شده از کرب‌ویلا آمده و آنگاه/ آمیخته با خون سیاوش در ایران» پرسید: «بچه‌ها می‌دونین این رو برای چی نوشتم؟»

و در جواب ما که دنبال پاسخی برای سؤالش می‌گشتیم شروع کردن به حرف زدن درباره تاریخ اسلام. نیم‌ساعتی درباره نحوه ورود اسلام به ایران و صدور آن از ایران به کشورهای دیگر سخن گفت. بعد تاریخ تشیع را مرور کرد و رسید به اینکه ما چطور در ایران، آیین

محصول زمان

نگاهی به تظاهرات دینی در شعر زنده‌یاد «احمد عزیزی»



حمیدرضا شکارسری

شاعران مجموعه شرایط سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی روزگار خود هستند. این البته به معنای خشن بودن شخصیت شعری شاعر و خلق و خو و سلوک شاعرانه او نیست. «نیما» نمی‌توانست در سال‌های نهضت مشروطه ظهور کند یا بعدها در دهه چهل. او درست باید در مقطعی «افسانه» و «قنقوس» را می‌نوشت که تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مشروطه زمینه را برای رمانتیسم اجتماعی در بستری از قالبی جدید (نو نیمایی) فراهم آورده باشد. مقطعی که زندگی انسان ایرانی تغییر کرده است. مقطعی مشابه روزگار پیروزی انقلاب اسلامی. «احمد عزیزی» به محصول شرایط کشور در سال پنجاه و هفت و پس از آن است. موقعیتی با عنوان «جمهوری شعری» ایران که در آن حضور بر تعداد شاعران جوان، مسلمان و انقلابی بارز بود. موقعیتی که در آن زیبایی‌شناسی شعر سنتی مجدداً حاکم شد و روحیه‌ای روزآمد و ژورنالیستی میان شاعران انقلابی رواج یافت. «عزیزی» با مثنوی‌های بدیع و هندی وار خود با وجود پذیرش چارچوب سنتی، چنان حرکتی را در زبان و تخیل مثنوی آغاز کرد که توجه جامعه ادبی آن سال‌ها را به سمت خود معطوف نمود. تخیل وحشی او که اشتراکاتی با تخیل «سهراب سپهری» داشت و زبانی مشابه زبان او را در ادبیات جاری می‌ساخت، عملاً رویکردی جدید در مثنوی را نمایانگی می‌کرد. زبان در شعر «عزیزی» به دکلماسیون محاوره نزدیک می‌شود اما آن قدر در این نزدیکی افراط می‌کند که گاهی با ابتذال بیان و پیش پاافتادگی معنا و مهم‌تر از همه با اطناب و پراکندگی همراه می‌شود. تصویرسازی در شعر «عزیزی» به نوعی ذهنی‌گرایی تمایل دارد که به گمان نگارنده در شعر «سپهری» و بیشتر از او در شعر سبک هندی یا اصفهانی ریشه بسته است. تصویری که به دلیل نامحسوس

نیز بپردازد و این مقوله‌ها را در سروده‌های خویش بیان کند. **سه:** قیصر در میان اشعار مذهبی خود نگاهی جدی و البته عاشقانه به مقوله عاشورا و قیام حسینی داشته است که برخی از آنها سروده‌های شاخص و کم‌نظیرند که در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود. اول این که قیصر در سرزمینی پرورش یافته است که نام

یا پرچمدار کربلا حضرت عباس بن علی(ع) از افتخارات مردم آن است در غزلی این شوریدگی را به ظهور رسانده است. او در این غزل زیبا بدون آنکه نامی از ابوالفضل العباس(ع) برده باشد خواننده را به حماسه آن بزرگمرد کربلا رهنمون می‌شود: خورشید خمد شد تا نگاهت را ببوسد/ گل غنچه شد تا قرص ماهت را ببوسد/ هفت آسمان افتاد در آیینه آب/ تا لحظه‌ای رَد نگاهت را ببوسد/ افتاده حتی سایه خورشید بر خاک/ تا ذره‌ای از گرد راهت را ببوسد...

دیگر اینکه قیصر گاهی شوق زیارت مضجع شریف و نورانی امام حسین(ع) را اینگونه در غزلی بیان می‌کند: می‌گرد/ مثل یک قرن شب تاریک است/ دو سه روزی که دلم می‌گیرد/ مثل این است که دارد

کم کم/ هستی‌ام بوی عدم می‌گیرد/ دسته سینه زنی در دل من/ نوحه می‌خواند و دم می‌گیرد... دیگر آنکه در میان آثار امین‌پور مثنوی نی‌نامه که اختصاص به سوگ سالار شهیدان امام حسین(ع) دارد، نمونه بارزی از شعر معیار در حوزه اشعار آیینی به شمار می‌رود. او در این مثنوی با بهره‌گیری از وزن دوبیتی (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) سروده‌ای جاودانه و تأثیرگذار آفریده است که ترکیبی از حماسه و سوگ را به خوانندگان عرضه می‌کند: خوشا از دل نم‌اشکی فشاندن/ به آبی آتش دل را نشانندن/ خوشا زان عشق یازان یاد کردن/ زبان را زخمه فریاد کردن... همچنین قیصر که از دوبیتی‌سرایان خوب و موفق شعر روزگار ماست در یکی از دوبیتی‌های خود درباره امام حسین(ع) سروده است: قلم از غم دلی بی‌تاب دارد/ که این تصویر از خون قاب دارد/ گلی تشنه خون خدا را/ لب تیغی دریغ آب دارد. باید اضافه کنم که منظومه بلند ظهر روز دهم قیصر با نگاهی خاص، عشق و شهادت‌طلبی نوجوانی در کربلا را به تماشا می‌گذارد. این منظومه از اشعار ماندگار و اثرگذار به‌شمار می‌آید که هم ویژگی‌های

یک شعر نوجوانانه را به‌گونه‌ای که قابلیت معیار بودن در این حیطه را داشته باشد، به علاقه‌مندان ارائه می‌کند و هم یک اثر متفاوت در حیطه اشعار آیینی با نوآوری‌ها و برآزندگی‌های فراموش شده این حوزه را به خوانندگان معرفی می‌کند: روز عاشورا ست/ کربلا غوغاست/ کربلا آن روز غوغا بود/ عشق تنها بود/ شور محشر بود/ نوبت یک بار دیگر بود/ این طرف، هفتاد سیاره/ بر مدار روشن منظومه می‌چرخید/ دشمنان بسیار/ دوستان اندک... قیصر در سروده‌ای دیگر با عنوان کودکان کربلا که یادآور عطش و تشنگی خیمه‌گاه حسینی است، در اوج ایجاز، شاعرانگی و عشق خویش را متجلی ساخته است: راستی آیا/ کودکان کربلا/ تکلیفشان تنها/ دایماً تکرار مشق آب آب/ مشق با با آب بود؟ قیصر حتی در چهارپاره‌ای که تصویرگر خاطرات کودکی‌اش است روزهای تاسوعا و عاشورای حسینی را فراموش نمی‌کند و می‌سراید: یاد شربت‌های شیرین و خنک/ توی ظهر داغ عاشورا به خیر/ یاد آتش نذری همسایه‌ها/ روضه‌ها و نوحه‌خوانی‌ها به خیر

در این روزها و شب‌ها که با نام مقدس و نورانی حضرت حسین بن علی(ع) پیوند خورده‌اند و با سالروز پیرواز شاعر برجسته قیصر امین‌پور هم‌زمان شده است یاد و خاطره او را گرامی می‌داریم. این نوشته، یادآوری شوریدگی قیصر عزیز به ساحت قدسی مولایش بود و بس.

حسین منزوی

ای خون اصلیت به شتک‌ها ز غدیران افشاند ز شرف‌ها به بلندای دلیران جاری شده از کرب و بلا آمده آنگاه آمیخته با خون سیاوش در ایران تو اختر سرخی که به انگیزه تکثیر ترکید بر آیینه خورشید ضمیران ای جوهر سرداری سرهای بریده وی اصل نمیرندگی نسل نمبران رخ گشته تو می‌سوخت در اندیشه تاریخ هر بار که آتش زده شد بیشه شیران آن شب چه شبی بود که دیدن کواکب نظم تو پراکنده و اردوی تو ویران و آن روز که با بیرقی از یک تن بی‌سر تا شام شدی قافله‌سالار اسیران تا باغ شقایق بشوند و بشکوفند باید که ز خون تو بونشد کویران تا اندکی از حق سخن را بگزارند باید که ز خونت بنگارند دبیران حد تو را نبست، عزای تو حماسه است ای کاسته‌شان تو از این معرکه‌گیران

احمد عزیزی

عرفان «عزیزی» اگرچه از طریق شبکه واژگانی آشنای تاریخ شعر عرفانی فارسی جامه کلام به تن می‌کند اما در بسیاری از مواقع نیز در فضایی شبیه با فضای شعری «سپهری» با یک سمبولیسم طبیعت‌گرای آشکار از منظری شهودی به جهان نگاه می‌اندازد و به تبیین آن می‌نشیند. فقدان ارجاعات آشکار سیاسی و اجتماعی در آثار «عزیزی» هم با بی‌اعتنایی عارفانه «سپهری» به جهان پر آشوب روزگارش قابل مقایسه است.

ای سفیر نسترن در قرن خاک ای صدای لاله در عصر مفاک ای زمان محکوم محرومیت ای زمین تاوان مظلومیت خاک آدم تا ابد گلگون توست از خدا تا خاک رد خون توست زخم دیدی تا زمین غلغل کند تیغ خوری در شقایق گل کند تو به خاک و خون کشیدی تیغ را با رگان خود بریدی تیغ را... ماند جای سینه‌ات بر تیرها تا ابد زخم تو بر شمشیرها ای میج زنجیر را وا کرده تو تیغ را تا حشر رسوا کرده تو... ای غروب عصر شوم قصرها ای بلای خواب بخت‌النصرها ای نگین زخم بر انگشت تو نشتر تاریخ زیر مشّت تو زخم تو تقویم طغیان است و بس ماتم تو سوگ انسان است و بس در گ تاریخ جز سبل تو نیست هرکه خونین نیست از خیل تو نیست ای که می‌گردد به گردت هر بهار در طوافت عشق هفتاد و دو بار... ما همه پیغمبر خون توایم زائران زخم گلگون توایم یا حسین، این عصر، عصر عسرت است قرن غیبت، قرن غبن و غربت است... با حسین اینجا درخت و دانه نیست یک طبن، یک باد، یک پروانه نیست ما شهود نور را گم کرده‌ایم ما به تاریکی تصادم کرده‌ایم نیست این جابر، شنیم، رود، آب نیست این جاردیای آفتاب عصر پخش روح شیطان در شب است عصر نفی نور و محو مذهب است ما به دامن تو هجرت می‌کنیم بار دیگر با تو بیعت می‌کنیم...



نثره محرم شعر



مرتضی محمدی

تلخی انتظار می‌کندم مرکب بی‌سوار می‌کندم راز پنهان فشرده نایم سخت فتنه آشکار می‌کندم داغ حسرت به سینه‌ام کل کرد تنگی شام تاری می‌کندم

در میان شکوفه‌های امید لاله داغدار می‌کندم غوطه‌ور در میان خون گلو کودکی شیرخوار می‌کندم سینه خالی ز شادمانی شد میل روی نگار می‌کندم در شب دردناک عاشورا اشک بی‌اختیار می‌کندم بر گلولی گل راهی‌ها می‌کندم خنجر نابکار می‌کندم حجله گل به باد صرصر سوخت نوگل بی‌بهار می‌کندم در عزای بهار آزادی رقص شادی خار می‌کندم در برغچه‌های تشنه گل ساقی شرمسار می‌کندم به اسیری به سوی شام ستم ماه محمل سوار می‌کندم من مرید سپیده سحرم ظلمت شام تاری می‌کندم

شیه‌هرچه که عاشق، سَرت جدا شده است تمام هستی به‌نوارت جدا شده است غزل چگونه بگویم ز قطعه‌های تنت؟! که بیت بیت تو از پیکرت جدا شده است چه سرگذشت غریبی گذشت از سَرتو! چگونه ناخست که سرتا سرت جدا شده است؟!



عارف دهقانی

کیوتران حرم، یال و پر نمی‌خواهند که از حریم تو یال و پرت جدا شده است فدای قامت انگشت تو که رفت از دست به این بهانه که انگشت جدا شده است طلوع کرده سَرت... کاروان به دنبالش میان راه ولی دخترت جدا شده است که نیست در تن او جان، که بی‌امان بدَوَد چگونه از بی‌این سر، دوان دوان بدود؟ نشسته داغ تو بر قلب پاره پاره او شده کیود در این آسمان ستاره او نفس زنان شَهبی بی‌حیا، رسید از راه که تازانیه بدستش گرفته و ناگاه به ضرب می‌زند آن را به پهلوش که بیا کشیده است کمان دار، گویوش که بیا! دوباره خاطره کوچ‌ه تازه شد در دشت خمیده قامت و بی‌جان به کاروان برگشت رسیده‌اند به شام و خرابه منزلشان سَری به دامن و سَری نهفته در دلشان وصال دختر و بابا رسیده است امشب به غیر اشک، چه کس حل نموده مشکل شان؟ نماز شام غریبان... که گفته‌اند، اینجا ست! وضو، زخون سَرو قبله بود مایلشان میان عاشق و معشوق، جان دختر بود که ذَره ذَره به پایان رسید حائل‌شان هزار نکته بار یک‌تر ز مواجینجاست در این سکوت که پیچید دور محمل‌شان وزیده است صدایی... شبیه لالایی ست بغل گرفته پدر را! عجیب بابایی ست به روی پای کیودش، نشسته خوابیده شبیه مادر پهلوش کشته خوابیده خرابه ساخت و آرام، اشک می‌ریزد شکسته بخت و سَرائنجام اشک می‌ریزد رسیده است سحر... یا شب کیود تنش؟! خمیده‌تر شده زینب در این سحرانگار خرابه از غم او شد خراب‌تر انکار



مرتضی محمدی

داغی نشسته بر دل زینب بدون شرح آتش گرفته خیمه از این تب‌بدون شرح باران نیزه است مرتب بدون شرح این بار آخر است که امشب... بدون شرح آل علی میان بیابان چه می‌کند؟ بروی نیزه آیه قرآن چه می‌کند؟ خون جای اشک می‌چکد از چشم خواهرت یک سوغلی اکبر و آنسو بردارت سرنیزه‌های دشمن از این پس برابرت قومی کمین نشسته به تاراج پیکرت طوفان گرفته در دل دریا قرار نیست این آب را بدون تو هیچ اعتبار نیست خاموش کن چراغ که این شام آخر است عباس در سیاه تو از هر نظر سراسر درد اسبری حرمت داغ دیگر است تا چشم‌کار می‌کند اینجا فقط سر است اللهم العن آل یزید و سیاه تیر باری اضافه گشته به بارگانه تیر بارگران داغ تو بر ذوالجناح بود بر چشم اشک تو بر لب این خیمه آه بود کوفه جقدر، بعد تو در اشتباه بود این تازه اول غم و آغاز راه بود جوشیده است خون خدا در رگان تو غم آمده ست تا بشود میهمان تو در گوش دخترت پس از این گوشواره نیست در آسمان ابری او یک ستاره نیست «راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست آن جاز آن که جان سپارند چاره نیست» شب بر سپاه چیره شد و آفتاب رفت باضره‌های محکم شلاق خواب رفت...